

ضیاء الدین سجادی

استاد دانشگاه

سخنی چند درباره ادب و هنر

پیشینیان در تعریف ادب بطور کلی عباراتی داشتند که در کتب ادب معروف است از جمله اینکه می گفتند ادب عبارت از هر کوشش و کار پسندیده ای است که بوسیله آن، آدمی به یکی از فضائل آراسته می شود؛ و نیز می گفتند: ادب شناسائی چیز هائی است که بوسیله آنها از هر خطایی مصون می توان ماند. و بر رویهم در زمینه ادب، آنچه را که اسباب کمال نفسانی می شود، ادب نفس می گفتند. و فائده ادب را حفظ از لغزش و خطا و یافتن کمالات اخلاقی و بلندی فکر می دانستند.

و علوم ادبی در نزد پیشینیان، خط، لغت، صرف، اشتقاق، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، علم امثال، تقریض، علم دواوین، انشاء و استیفاء بود.

در تاریخ ادبیات کلیه مسائل مربوط به آداب، رسوم، سیر فکر و اندیشه، و همه مسائل وابسته به تمدن معنوی مورد بحث قرار می گیرد. بگفته ویل دورانت در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی می توان تشخیص داد که عبارتند از: پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی، کوشش در راه معرفت و بسط هنر. و می توانیم نتیجه بگیریم که دو قسمت اخیر یعنی سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر، همانست که در ادبیات بطور عام قابل بحث و گفتگوست و مایه اصلی این همه است.

اما لغت و زبان اساس و مایه و وسیله اصلی عرضه داشتن ادبیات است و به این جهت ابتدای مرحله انسانیت را باید هنگام پیدایش کلمه و کلام دانست و انسانیت واقعی از این زمان آشکار شده است.

بزرگترین فائده کلمات و الفاظ پس از توسعه فکر، آموزش و پرورش و انتقال مدنیت است، و مدنیت عبارت از گنجینه عظیمی است از هنر و فرزاندگی و عادات و اخلاق که بامروز زمان فراهم آمده و از همین ثروت فراوان است که فرد در ضمن تکامل و پیشرفت خود غذای روحانی خود را کسب می کند، و اگر این میراث بشری از نسلی به نسل دیگر انتقال نیابد، تمدن محکوم بمرگ می شود.

تاریخ ادبیات، حاصل قریحه و فکر و

ذهن و عقول افراد هر ملت است و ادبیات هر قوم، تابع محیط طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سایر عوامل است. و نیز تاریخ ادبیات و آثار ادبی احساسات هر ملت را در طول تاریخ زندگی پرفراز و نشیب آن نشان می‌دهد. و آدمی در هر زمان دارای عواطف و احساسات و تأثرات گوناگون مانند خشم و نفرت، محبت، ترس، عشق، امید و آرزو، ملالت، شوق و تمام عوامل نفسانی است و بشر اولیه تا امروز و هزاران سال بعد عواطف و احساسات را داشته و دارد و به این جهت همیشه ادبیات که مبین این احساسات و عواطف است در میان اقوام وجود داشته و خواهد داشت. و چون آدمی هرگز از قید و بند این عواطف و احساسات و تأثرات و انفعالات نفسانی رهایی ندارد، از ادبیات و هنر و آثار ادبی نیز بی‌نیاز نیست و روز بروز به آنها نیازمندتر است. و از این جهت، شعر و موسیقی، داستان و قصه و نمایشنامه و سایر آثار ادبی برای تکامل روح و کمال معنوی آدمی و رفع تشنگی روحی اوست، چه همیشه معنی مورد توجه است نه صورت و آدمی با معنی و روح زنده است و کمال مییابد. و چند شعر مولوی در این جا مناسب است که می‌گوید:

چون در معنی زنی بازت کنند
 پر فکر ت زن که شهبازت کنند
 فکر آن باشد که بگشاید رهی
 راه آن باشد که پیش آید شهری
 روبه معنی کوشای صورت پرست
 ز آنکه معنی بر تن صورت پر است
 صورت از معنی چو شیر از پیشه دادن
 یا چو آواز سخن ز اندیشه دان

این سخن و آواز از اندیشه خاست
 توجه دانی بحر اندیشه کجاست؟
 پس روح و معنی و اندیشه آدمی حقیقت وجود اوست، و آنچه از تمدن به این جنبه‌ها مربوط می‌شود، تمدن واقعی است و آدمی همواره باید روح و اندیشه خود را با ادبیات و هنر پرورش دهد، افلاطون در کتاب جمهور می‌گوید: «پرورش روح بوسیله شعر و موسیقی رکن عمده تربیت است و آن از این سبب است که وزن و آهنگ با لطافتی که مخصوص آنهاست نفوذی خاص و تأثیری عمیق در روح دارد و بنا بر این کسی که از این نوع تربیت برخوردار شده باشد دارای طبعی لطیف می‌شود... و نیز در نتیجه همین تربیت است که انسان هر نقص یا کراهتی را که در آثار صنعت یا طبیعت وجود داشته باشد بخوبی درک کرده از مشاهده آن حقایق بیزار می‌شود، در حالیکه آثار زیبا را تجلیل نموده در درون روح خویش جای می‌دهد تا آنرا غذای معنوی و سرمایه شرافت و نیکوکاری سازد، و این مانند همان سخنی است که پیشینیان درباره ادب می‌گفتند:

از آثار مهم پرورش فکر و روح؛ پرورش ذوق و استعداد و قدرت خلاقه افراد است که خود بیافرینند و از تقلید صرف و کورکورانه دور باشند.

موضوع دیگر در ادبیات و هنر این است که فکر و اندیشه ادیب و شاعر در جهان پهناور حیات تا هر جا بخواهد می‌رود و مسائل زندگی و احساسات و عواطف را تجزیه و تحلیل می‌کند و از وراء ماده و قوانین علمی به این مسائل می‌نگرد.

در اینکه آدمی در پی جستن راز هستی و

اسرار غامض و پیچیده حیات است حرفی نیست، بشر کوشش دارد از این همه اسرار سردر آورد و نیز می‌خواهد فضای خالی میان خود و جهان و ابدیت را به نحوی پر کند و این خلأ روحی را از میان بردارد پس می‌اندیشد و پس از تجزیه و تحلیل مسائل به آثار هنری پناه می‌برد و چیزی به وجود می‌آورد.

از جانب دیگر روح و فکر آدمی به علو میل دارد و می‌خواهد نفس و روح خود را کمال بخشد و این همان پیوستگی به جهان ابدی و کمال مطلق است که قدمای گفتند و بقول عرفا اتصالی به حق و سیر به جانب حق است.

در شناسائی نمودها و پدیده‌ها و اسرار جهان، هر دسته از متفکران و آدمیان از دیرباز به نوعی پیش رفته‌اند، جمعاً مانند دانشمندان در جهت شناسائی ماده و تغییر و تبدیل

و تحول و تکامل آن کوشش کرده و گروهی

دیگر زیبایی‌ها و معانی و روح جهان را درک

کرده‌اند و در هر صورت همه اندیشیده و از

اینراه درصدد کشف رازی برآمده‌اند. اگر

ستاره شناس شب و آسمانرا از جهت علمی،

تجزیه و تحلیل می‌کند، شاعر و ادیب و هنرمند

نیز از جهت دیگر توصیف و تبیین می‌نماید

و در حقیقت همه يك هدف دارند و به يك

جامی رسند و آن کشف راز طبیعت است.

چون کشف راز وجود هستی، و توجه

به آفرینش و حقیقت زندگی لازمه وجود

آدمی و از اندیشه های اصلی اوست، ادبیات

و موضوعات گوناگون آن مانند شعر،

نویسندگی داستان و نمایشنامه و غیر آن

همیشه سازنده روح و فکر آدمیان است و این

مجموع و واحد روحی و معنوی است که

انسان را مشخص می‌سازد و نشان می‌دهد و

احتیاج مردم روز بروز به معنویات و آثار

ادبی و هنری بیشتر می‌شود هم چنانکه آثار

ادبی و شاهکارهای ذوقی و هنری روز بروز

بیشتر ارزش پیدامی‌کنند و بر ماست که از

آغاز ارزش های این آثار را به کودکان و

جوانان خود بنمایانیم و آنانرا در اینراه،

راهنمایی کنیم که در تشخیص خوب و بد

آثار ادبی و هنری بینا تر باشند و خوب درک

کنند و ذوق و استعداد خود را پرورش دهند

و آثاری بوجود آورند و بر ذخائر ادبی و

هنری ما بیفزایند.

باز سخن افلاطون در این باره قابل تأمل

است که می‌گوید: نخستین وظیفه ما این

است که سازندگان حکایات را تحت مراقبت

قرار داده اگر داستان خوبی ساختند آنرا

بپذیریم و اگر بد ساختند رد کنیم، سپس

باید پرستاران و مادران را وادار کنیم که

فقط حکایاتی را که پذیرفته‌ایم برای کودکان

نقل کنند و متوجه باشند که پرورشی که

روح اطفال به وسیله حکایات حاصل می‌کنند

به مراتب بیش از تربیتی است که جسم آنها

بوسیله ورزش پیدا می‌کند،